

# از ماست که پروماست

رضا سیدحسینی

(به بهانه خواندن رمان زمستان سخت اثر اسماعیل کاداره)

۲۵۲

سال پیش در شهر «آرل» در جنوب فرانسه، جایزه سالانه انجمن مترجمان ادبی (ATLAS) را به یوسف بریونی پیرمردی بلندقد و کمی خمیده و بسیار متواضع دادند که با ترجمه درخشانی از رمانهای اسماعیل کاداره (قدّره؟) به فرانسه، وطن خود آلبانی و ملت خودش را به دنیا شناسانده بود. فرانسوی‌ها هم به عنوان خدمتی که به ادبیات فرانسه کرده و بر غنای ادبیات فرانسه افزوده بود به او جایزه می‌دادند.

با ترجمه‌های این مرد بود که اسماعیل کاداره شهرت بین‌المللی پیدا کرد و اکنون یکی از سرشناس‌ترین نویسندگان جهان است.

در سال ۱۹۸۳ نیز جایزه بهترین ترجمه آثار خارجی به فرانسه برای ترجمه جلد سوم دوره اینچه در اثر یاشار کمال به‌خانم «منور آنداج» بانوی سالخورده ترک و همسر سابق ناظم حکمت تعلق گرفت. در سایه ترجمه‌های این خانم بود که یاشار کمال شهرت بین‌المللی پیدا کرد و اکنون «گالیمار» معروفترین مؤسسه انتشاراتی فرانسه ترجمه هر کتاب تازه‌ای را که یاشار کمال می‌نویسد بلافاصله منتشر می‌کند.

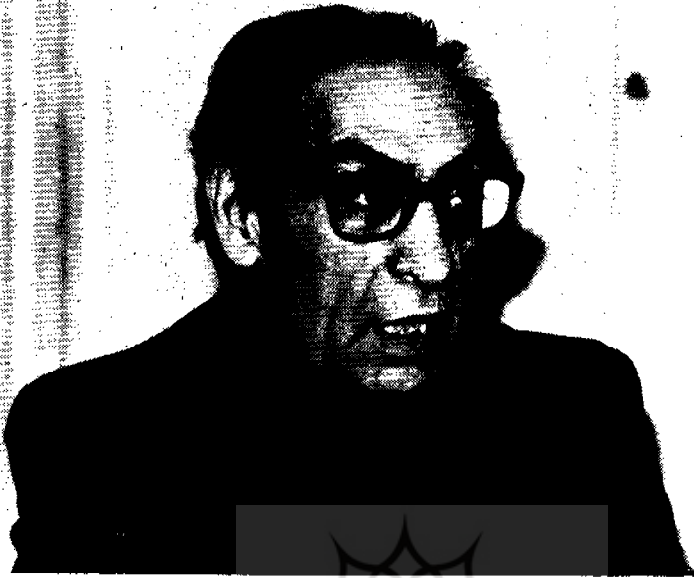
ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم. در حالیکه در جهان امروز رمان نوع مسلط ادبی شمرده می‌شود و می‌توان گفت که حتی شعر و داستان کوتاه در برابر آن رنگ باخته است، تازه برای دست‌اندرکاران فرهنگی ما مسئله مشروعیت این نوع ادبی مطرح شده است و گمان می‌کنند که در دنیای امروز، ادبیات بسی‌رمان هم می‌توان داشت و اصلاً تلقی آنها از ادبیات نوعی

# اسماعیل کاداره

## مان

مقاله‌نویسی یا شعرسازی است و یا حداکثر، رمان مقاله‌مانند و یا حکایت‌وار نوشتن. تازه‌ترین مقالات نظری را دربارهٔ هنر رمان ترجمه و منتشر می‌کنیم اما لحظه‌ای توجه نمی‌کنیم که در این مقاله‌ها از چه نوع رمانی سخن در میان است. و اگر به‌قول «میلان کوندرا» یک رمان پولی فونیک (چندصدائی) انتشار می‌یابد، صداهای گوناگونی را که از جامعه‌مان در آن منعکس است عده‌ای یک‌یک با سلیقهٔ خودشان می‌سنجند و بیرون می‌کشند و به‌باد ناسزا می‌گیرند و مرا به‌یاد «زامیاتین» نویسندهٔ معروف روس می‌اندازند که در سال ۱۹۲۳ (شش سال پس از انقلاب اکتبر) نوشت: «ما با ملت روس طوری رفتار می‌کنیم که گویی بچه است و باید ناموس خودش را حفظ کند. به‌این ترتیب هرگز ادبیات جدی نخواهیم داشت.» و دیدیم که پیشگویی او چگونه تحقق یافت و ادبیات عظیم روس که تولستوی و داستایفسکی‌ها پرورده بود در مدت هفتاد سال حکومت شوروی رفته‌رفته همهٔ خون خود را از دست داد و به‌نوعی ادبیات فرمایشی بی‌ارزش بدل شد.

ما هم در اینجا داریم به‌همان راه می‌رویم. رمانهائی که یکباره چاپ شده‌اند بر اثر همین جنجال‌ها دیگر تجدید چاپ نمی‌شود. خود ما هم ذوق رمان‌خواندن و قضاوت کردن را از دست داده‌ایم. بهترین رمانهائی که نوشته می‌شود، با توطئه سکوت روبرو می‌شود اما رمانهای بازاری و پاورقی‌مانند به‌چاپهای چندم می‌رسد. زیرا بزرگان داستان‌نویسی‌مان از هر فرصتی برای خراب کردن همدیگر استفاده می‌کنند هر کسی دیگری را قبول ندارد و خود نابغهٔ تمام‌عیار است اما



○ رضا سیدحسینی

آثار نبوغ خود او هم دچار همان سرنوشت می شود. بگذریم که صدها اثر مهم جهانی هم که زمانی در این مملکت ترجمه و چاپ شده است همه مارک مبتذل (به معنی امروزی) خورده اند و ایمیکان تجدید چاپشان نیست، اما رمانهای پلیسی و آثار آگاتا کریستی بازار را پر کرده است. صحبت از تک تک کتابهایی که به این ترتیب در نطفه خفه شده اند و اگر خودمان توجه می کردیم شاید دیگران هم به اهمیت شان پی می بردند و چهره دیگری از فرهنگ ما به جهان ارائه می شد احتیاج به بحث طولانی دارد و حال جای آن نیست.

اما خواندن کتاب زمستان سخت مرا به یاد تأثیری که ترجمه این کتاب و کتاب بعدی نویسنده با عنوان کنسرت در اذهان جهانیان گذاشت انداخت و داغم را تازه کرد. به یاد زمانی افتادم که در آغاز جنگ تحمیلی در ایران نوشته شد: زمین سوخته احمد محمود. پس از انتشار این کتاب، دوستان اهل قلم مکتبی و غیر مکتبی من هر کدام به نوعی به آن ایراد گرفتند که مثلاً چرا حرفهای فلان قهرمان چپ می زند یا چرا برخی رفتارهای انقلابی در آن تحریف شده است و از این قبیل. من همانوقتها هم در اظهار نظر کوچکی نوشتم که این مسائل اصلاً اهمیتی ندارد. قهرمان این کتاب شهر سوخته آبادان در زیر بمباران هواپیماهای عراقی است و هر کس که آن را بخواند می فهمد که بر ما چه رفته است. صفحات آخر کتاب شاهکار است و لرزاننده. یادم آمد که اگر در آن روزها بجای کلنجار رفتن کوشش می کردیم که این کتاب به زبانهای غربی ترجمه شود می دانید

چه اثری در افکار عمومی دنیا داشت؟ دربارهٔ رمانهای دیگرمان هم دلالتی از این نوع دارم. اما بماند برای بعد. بهتر است که کمی از زمستان سخت حرف بزنم.

☆☆☆

در آغاز دههٔ شصت کسی کاری به بدبختی و عقب ماندگی جمهوریهای کوچک یا کشورهای کمونیستی اقمار شوروی نداشت و برای همهٔ دنیا خود ابرقدرت شوروی مطرح بود. جنگ سرد از یکسو و شیفتگی روشنفکران اروپائی به مارکسیسم از سوی دیگر. هر یک از این جمهوریها و احزاب کمونیستی برادر هم که حرفی از آزادی می زدند ادعا در نطقه خفه می شد. اسماعیل کاداره دانشجوی جوانی بود که در مسکو تحصیل می کرد. در این میان کشور فقیر و گمنام آلبانی (که وقتی خروشچف از سرانش پرسید که محصول گندم شان چقدر است به شنیدن جواب آنها گفت: گندمی که موشها در انبارهای ما می خورند بیشتر از این است) جرئت کرد و با پیشنهاد اتحاد جماهیر شوروی برای لشکرکشی به مجارستان مخالفت کرد. چه جرئتی و مقاومت در برابر چه قدرتی! می بایستی به آنها گورگرمالی داد. گندم شان را قطع کردند. آلبانی از فرانسه تقاضای خرید گندم کرد. در کنگرهٔ احزاب کمونیست در مسکو خروشچف و انور خوجه در برابر هم قرار گرفتند. حرفهای تندی رد و بدل شد که به قطع رابطهٔ آلبانی با شوروی منجر شد. بلافاصله همهٔ احزاب کمونیست برادر شروع به رسوا کردن آلبانی کردند. وحشی و بی فرهنگ بودن این گدای خائن و عقب مانده بر اثر این تبلیغات در چشم غریبان و همهٔ جهان مسلم شد. دیکتاتوری هم در داخل بیداد می کرد و مردم اطلاعی از جهان بیرون نداشتند. اسماعیل کاداره پس از انتشار چند مجموعهٔ شعر بهرمان نویسی پرداخته بود، مطابق معمول موضوعهائی را برمی گزید که مایهٔ دردسر نشود ولی در عین حال مردم آلبانی را آنگونه که هستند به عنوان مردمی دلاور و کوشا و در عین حال باهوش و اهل طنز به جهانیان معرفی می کرد. ژنرال ارتش مردهٔ او شهرت بین المللی یافت. مردم جهان برای نخستین بار چیزهائی بجز تبلیغات روسها دربارهٔ این ملت می خواندند و می دیدند که اینها هم آدمند و آدمهائی مثل خودشان و حتی با مزایائی خاص خودشان. در این میان اسماعیل کاداره به نمایندگی مجلس (که عملاً در کشور دیکتاتوری یک مقام تشریفاتی بود) برگزیده شده بود و این مقام به او امکان سفر به کشورهای اروپائی را داده بود که نصیب هر کسی می شد... او با آثار کلاسیک یونان و شکسپیر نیز آشنا شده بود و این آشنائی تأثیر فراوان در سبک کار و نویسندگیش گذاشته بود. زمستان سخت در ۱۹۷۳ منتشر شد. کتاب یک رمان «پولی فونیک» امروزی است و با زندگی یک جوان روزنامه نویس و نامزدش آغاز می شود و بنا به مناسبت، زندگی های دیگر، زندگی افراد دیگر خانواده ها، دار و دسته جوانانی که در خیابان می ایستند و سیگار می کشند و چشم چرانی می کنند خانوادهٔ ضد انقلابی که در طبقهٔ پائین آپارتمان نامزد او سکونت دارند و هر روز منتظرند که اوضاع بهم بخورد و همهٔ سران رژیم را بکشند... کوه نشین دلاوری که چون شنیده است ممکن است جنگ شود تفنگ کهنه اش را برداشته و به ملاقات انور خوجه آمده است و نیز بازگشتهائی به دوران جنگ و دلاوریها و فرارها و



○ اسماعیل کاداره

رنجها... اما اصل قضیه چیز دیگری است، این جوان روزنامه‌نویس مأمور می‌شود که به‌مسکو برود و در آن بحث‌های پُرنش، مترجم انور خوجه که روسی نمی‌داند در مجادله‌اش با خروشچف می‌شود و شرح ماجرا با همه جزئیاتش آمده است. نویسنده در کشوری با اطلاعات بسته این جزئیات را از کجا آورده است؟ آیا جز اینست که حتی آن دیکتاتور کمونیست نیز فهمیده بود که دیگر رئالیسم سوسیالیستی کارساز نیست و شعارها و عریبه‌های رادیو هم فقط کاربرد داخلی دارد و فقط نویسنده‌ای در سطح جهانی است که می‌تواند با زبان و با سبک خاص خودش این حقایق را به گوش جهانیان برساند؟ طبعاً این پرونده‌سری را در اختیار نویسنده گذاشته و به‌او گفته است این گوی و این میدان، هر کاری که دلت می‌خواهد بکن! زمستان سخت خواندنی است و تکان‌دهنده و در عین حال رمانی است جدی و امروزی. و جدی‌تر و زیباتر از آن کنسرت است. این بار درباره‌ی قطع رابطه با چین. دیگر در آن کتاب سخن از سند و مدرک نیست. رمانی است با همه عظمت شکسپیرگونه‌اش. با آمیختن ترازدی با لودگی و مسخرگی. و طنز عجیب او از چین مائوئی و از مائو چنان چهره‌هائی ساخته است که در تاریخ خواهد ماند. خوش به حال ملت‌هائی که افرادشان همدیگر را قبول دارند.

(رمان زمستان سخت به‌ترجمه مهستی بحرینی توسط انتشارات نیلوفر منتشر شده است. کلک)